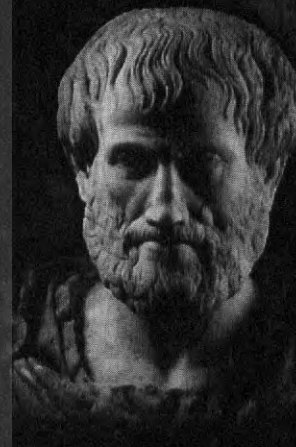


# به روایت مسیح

## طرح



یوسف فخرایی



ارسطو

اما همچنان موجودیت دارد؛ و رازی است که جهان آن را آشکار و بیشتر پنهان می‌کند. حقیقت و راز در اینجا معادل معنا هستند و معنا پیوندهنده انسان است با جهان. پس طرح در روایت مسیح‌گون، حقیقتی است که ما و جهان را، هم‌بسته نگاه می‌دارد.

۳. طرح به روایت جهان: معادل داستان<sup>۱</sup> و از سوی دیگر معادل طرح، به عنوان پلات در نظر گرفته شده است. این مفهوم پلات، در آثار مدرن کم‌رنگ است و گاه تلاش می‌شود آن را محو کنند و به جای آن بر سویه داستان‌گویی تأکید شود.

۴. سوژه دانا: معادل همان «سویزکتیوت» دکارت<sup>۲</sup> است. همان ذهن اندیشه‌گری که با اندیشیدن به جهان، آن را خلق می‌کند. در واقع جهان از طریق شناسایی این سوژه دانا، موجودیت می‌یابد. با ظهور مدرنیسم<sup>۱</sup> و آن‌گاه پست‌مدرنیسم<sup>۲</sup> از سلطه و قدرت این سوژه<sup>۱</sup> کاسته شد، تا آنجا که سوژه دانا، امروز در جهانی

و زمانی پنهان، اما همچنان متعین و هستی‌دار به حیات خود ادامه می‌دهد و هرچند جهان بر سویه داستان‌گویی خود تأکید دارد اما طرح چون حقیقت در ژرفای آن و متن ادبی حضورش انکارناپذیر است.

### کلیدواژه‌ها

۱. فراموشی هستی: دیدگاهی هایدگری<sup>۱</sup> است. به‌زعم هایدگر، از دوره افلاطون و ارسطو<sup>۲</sup> تا آنچه<sup>۳</sup> فلسفه، به جای توجه به هستی، متوجه هستان بوده است و این نگاه در فلسفه دکارت<sup>۴</sup> به اوج خود می‌رسد. تا آنجا که، امروز ما دیگر هستی را نمی‌بینیم و هستی، از ما روی برگردانده است. اما همچنان موجودیت دارد و می‌تواند بار دیگر به ما روی آورد. فراموشی طرح، معادل همین مفهوم خلق شده است.

۲. طرح مسیح‌گون: بررسی طرح، به عنوان حقیقتی بنیادین است که در ژرفای هستی، جای دارد. حقیقتی که گاه آشکار و گاه پنهان می‌شود،

### چکیده

«طرح» در بوته نقد، بیان این دیدگاه است که طرح در مفهوم «راز»<sup>۱</sup> و «حقیقت»<sup>۲</sup> مفهومی بنیادین و هستی‌شناختی در جهان و در متن ادبی است و از «طرح» در مفهوم و «پلات»<sup>۳</sup> متفاوت است و از جهان متن ادبی زدودنی نیست و در مدرن‌ترین آثار نمایشی جهان، حضور و موجودیتی عمیق دارد و در رابطه تنگاتنگ و ستیزی که با داستان دارد گاه آشکار

خشن و بی‌منطق، که خودش خالق آن بوده، به دام افتاده است.

#### مقدمه

طرح از مقوله‌های بنیادین اثر ادبی است و به تناسب موقعیت اثر ادبی در طول زمان دچار دگرگونی شده است. گاه، برجسته و زمانی در مقابل داستان، ناچیز انگاشته شده است. از ارسطو تا ایسن<sup>۱۲</sup> در معنی پلات موجودیت دارد. اما در آثار مدرن، کم‌رنگ می‌گردد، تا آنجا که در درام ابزورد<sup>۱۳</sup> بر محو آن حکم داده می‌شود. اما آیا این یگانه معنا از طرح است؟ و نمی‌توان طرح را در ساحتی دیگر معنا کرد؟ آیا طرح به عنوان حقیقت و رازی هستی‌شناختی را که در جان و ژرفای جهان جای داشته باشد می‌توان به عنوان ساحتی فلسفی، از حضور طرح بیان کرد؟ و بر اساس آن گفت که طرح هیچ‌گاه در معنای هستی‌شناختی خود از داستان و جهان داستان، جدا نبوده و نیست و اساساً نخواهد بود؟

این مقاله سعی دارد طرح را در این ساحت نو، بررسی کند. شاید فرضیه اصلی آن، این باشد که طرح در مفهوم حقیقت، همواره در جهان داستانی و مدرن‌ترین متون ادبی حضوری معنابخش دارد.

زیرا من برای این متولد شده‌ام، برای شهادت دادن درباره حقیقت.

#### یوحنا، باب ۱۸

#### طرح به روایت مسیح

مسیح را نزد پیلاتوس<sup>۱۴</sup> می‌آورند. پیلاتوس او را پادشاه یهود می‌خواند. مسیح دوپهلوی جواب می‌دهد. بار دیگر از او می‌پرسد که آیا واقعاً پادشاه است و مسیح جواب می‌دهد که در این جهان، پادشاهی ندارد، که اگر داشت این‌گونه تسلیم نمی‌شد (سیاوش را به یاد آوریم) و

برای روایت، نخست باید بر موضوع روایت چیره شد. از این رو است که مسیح باید بر صلیب جان بدهد تا زندگی جهان ادامه پیدا کند. جهان برای آنکه حقیقت را تاب بیاورد چاره‌ای جز غلبه بر حقیقت ندارد. جهان از این طریق حقیقت را از آن خود می‌کند تا بتواند بار دیگر به حیاتش ادامه دهد.

با محو حقیقت، جهان آغاز می‌شود. حقیقت به درون جهان کشیده می‌شود تا بار دیگر خود را از این اعماق بیرون افکند و ساحتی جدید از معنا خلق کند.

طرح در روایت مسیح، چون روحی از هم گسیخته، اما تشنه پیوند خود را از درون روایت بیرون می‌افکند تا هر بار تکه‌هایی از خود را فراچنگ آورد و بتواند بار دیگر چون اندیشه‌ای تام و تمام، جلوه کند. در اینجا با یورش خودانگیخته معنا، روبه‌رو هستیم که پیوستگی زمانی را می‌شکند و چون شهودی از حقیقت، خود را از دل روایت جهان، آشکار می‌کند.

در این ساحت است که طرح چون راز جلوه‌گر می‌شود و جهان چون داستانی که به تعبیر کلود برمون<sup>۱۵</sup> تداوم راز و رازگشایی است.<sup>۱۶</sup>

طرح به روایت مسیح، روشنی حقیقت است در جهان. آشکاری یک لحظه معناست که تنها زمانی تاب آورده می‌شود که از سوی جهان، به روایتی خودخواسته و یکسر دلخواه، بدل شود. آن‌گونه که جهان، مسیح را تاب نمی‌آورد تا زمانی که او را با مصلوب ساختن از آن خود کند. طرح افشاگری و یورش پُرشور و جذب حقیقت دیوبنیوزوسی است، از دل جهان و بر جهان آن‌گونه که نیچه اندیشید. همان روح تراژدی است که ارسطو به آن اشاره دارد. روحی که هنرمند را از مورخ جدا می‌کند و چیزی به جهان می‌افزاید که جهان بعد از آن و بی‌اعتنا به آن نمی‌تواند سر کند، چیزی که چون خلاقیت و حقیقتی پایدار، خود را از ساحت طبیعت، فراتر می‌برد، امری است متمایز از جهان.

«هن کلام تو را به ایشان دادم و جهان آن را دشمن داشت، زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.»<sup>۱۷</sup>

دریچه‌ای است که نویسنده می‌گشاید تا در ساحت آن، جهان بار دیگر وضوح و روشنی یابد، داستان و روایت ثابت جهان گسسته شود. بر اساس طرح به روایت مسیح، طرح همواره وجود دارد. ممکن است چون هستی و حقیقت هایدگری چهره پنهان کند، پوشیده شود و ناپدید گردد اما یک‌سر و به کلی، ناپود نمی‌شود. همواره در لایه‌های درون جهان داستان به شکل معنایی که باید آشکار شود به حیات خود ادامه می‌دهد تا کشف و نگریسته شود، تا بار دیگر انسان خود را در ساحت آن قرار دهد و بتواند خودانگیختگی معنایی آن را درک کند.

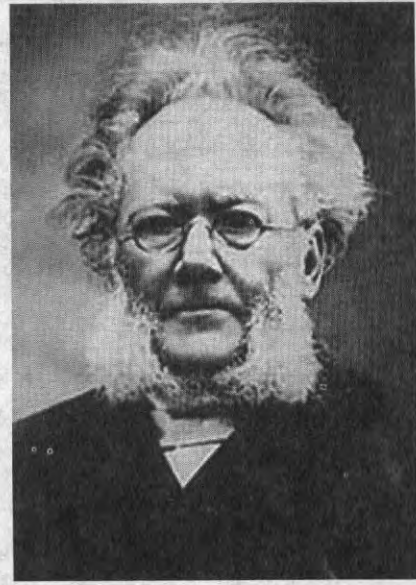


سپس به پیلاتوس می‌گوید که به این جهان نه برای پادشاهی بلکه برای «شهادت دادن درباره حقیقت» فرستاده شده است. لحظاتی به سکوت می‌گذرد. پیلاتوس از مسیح می‌خواهد که سخن بگوید؛ چرا که او، پیلاتوس، این قدرت را دارد که مسیح را آزاد، یا او را مصلوب کند و مسیح پاسخ می‌دهد که این قدرت از پیلاتوس نیست. در نهایت میان او و باراباس<sup>۱۸</sup> که دزد است برای رهایی رأی گرفته می‌شود. یکی می‌تواند نجات یابد و در جهان باقی بماند. دزد آزاد می‌شود و «گواه حقیقت» را مصلوب می‌کنند.

مسیح روایت‌گر نیست. چیزی را روایت نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد، آشکار می‌کند، به ظهور می‌رساند، شهادت می‌دهد، روایتگری کنش اصلی جهان است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مركز باحثی علوم انسانی





### طرح به روایت جهان

طرح، درخشش یک لحظه حقیقت است در دل جهان. وقتی حقیقت درخشید و آن گاه محو شد، جهان روایت خود را از حقیقت آغاز می‌کند. طرح، چهره پنهان می‌کند و داستان شروع می‌شود. جهان داستان گو، می‌شود تا حقیقت را هر بار پنهان و بار دیگر به اراده خود، جلوه‌گر سازد.

جهان، داستان خصم حقیقت و در عین حال، کالبد آشکارگر حقیقت می‌شود. جهان، طرح روشن از حقیقت را تاب نمی‌آورد. پس آن را در قالب داستان، نمودی دوباره می‌بخشد. روایتی دلخواه از طرح که آن را چون توالی رویدادهای منطقی، بازمی‌گوید. داستان، راز طرح را به اراده و خواست خود، رازگشایی می‌کند.

اگر طرح به روایت مسیح، طرح است، طرح به روایت جهان، داستان است. داستان در توالی رویدادهای خود، طرح را تکه‌تکه می‌کند. آن طور که جهان حقیقت یک پارچه را می‌شکند و بار دیگر به آن شکل می‌دهد. بدین‌سان داستان با بلعیدن طرح، آن را تکثیر و در عین حال به صورتی دگرگون‌شده، عرضه می‌کند.

اگر طرح، معادل معنا و راز است، داستان، تداوم رازگشایی بر اساس خلق، معنایی ارادی و خودخواسته است. از این رو، داستان به تأخیر انداختن منش یک پارچگی طرح است؛ آن گونه که جهان آشکاری حقیقت را پنهان می‌کند.

طرح به روایت جهان نه تنها داستان بلکه شکل روایت داستان هم هست. در واقع همان چیزی است که در تقسیم‌بندی معمولی آن را به طرح «plot» و داستان «story» تعبیر می‌کنند. در اینجا طرح، بخشی از داستان است، امری جدا از آن نیست، مجزا، بریده و متمیز از داستان نیست.

با داستان یگانه است، حل شده در داستان و ابزار داستان است تا روایت از معنا را صورت‌بندی کند.

وقتی ارسطو طرح را روح و جان‌مایه تراژی می‌داند به طرح، در روایت مسیح نزدیک می‌شود اما زمانی که طرح را «طریقه جلوه‌گر شدن حوادث» می‌نامد به طرح به روایت جهان نزدیک می‌گردد. چراکه رخداد و شکل روایت رویداد، خود از مقوله داستان‌گویی جهان است تا حقیقت و معنا را پنهان کند.

اگر طرح، به روایت مسیح حقیقت و راز است، طرح به روایت جهان پولس<sup>۲۰</sup> حواری است. داستان‌گویی قهار که راز و معنای حقیقی مسیح را، بر اساس ادراک و مفاهیم عقلی خود می‌سازد و مسیحیت و معنای آن را صورت‌بندی تازه‌ای می‌کند.

اگر جهان برای روایت حقیقت به خواست خود، مسیح را به صلیب می‌کشد، داستان نیز، برای رسیدن به روایت مناسب خود، به کمتر از تصلیب طرح، نمی‌اندیشد و اگر طرح به روایت مسیح یورش دیونیزیوسی<sup>۲۱</sup> آشکاری معنا در دل تیره جهان است، داستان فریب آگاهانه جهان آپولونی<sup>۲۲</sup> است برای دگرگون کردن حقیقت و ادامه حیات جهان.

وقتی بارت<sup>۲۳</sup> طرح را «نثری و قدرت باورهای جزمی همگان» می‌داند، از طرح به روایت جهان، سخن می‌گوید. از طرحی که آشکاری معنائیست بلکه پنهان‌گری و فریب است.<sup>۲۴</sup>

وقتی ادیب<sup>۲۵</sup> با ژرفانگری تلخ خود، رو در روی حقیقت قرار می‌گیرد تجسم آفرینش معنا، در ساحت طرح، مسیح‌گون می‌شود و زمانی که یوکاست<sup>۲۶</sup> او را از ژرفانگری بازمی‌دارد تا داستان را به گونه‌ای دیگری بگیرد و خواهان ادامه جهان و داستان بدون رازگشایی و وضوح معناست، آفرینشگر ساحت طرحی است که روایت‌گر آن جهان و داستان است، که می‌خواهد با قلب حقیقت آن را دگرگون کند، راز را کفار بگذارد، یا امر متمایز را جزئی از جهان طبیعی و حیات روزمره خود نماید و نیز زمانی که کالیگولا<sup>۲۷</sup> با حقیقت ساده و هراس‌آور خود رو در رو می‌شود، آدمها می‌میرند و خوشبخت نیستند و ژرفای تیره حقیقت چون لحظه‌ای روشنایی جهان را فرامی‌گیرد و بر او نمایان می‌شود و کالیگولا، دیگر نمی‌تواند چون کرنا<sup>۲۸</sup> به جهانی که خوشبختی در آن ناچیز است و بهای آن بسیار سنگین، امید ببندد و بر اساس حقیقت‌بینی تلخ خود تا پایان پیش می‌رود و به صلیب آگاهی و رنج خود، بدل می‌شود و چون قربانی خوشبختی دیگران، کشته می‌شود تجسم‌بخش افشاگری طرح است. به روایت مسیح، همان‌طور که کرنا، خوشبختی او و جهان منطقی و عقلانی‌اش تجسم‌بخش طرح است به روایت جهان و داستان.

وضع برای آنتیگون<sup>۲۹</sup> باستانی و آنتیگون آنوی<sup>۳۰</sup> و هملت<sup>۳۱</sup> و سیاوش<sup>۳۲</sup> و گیل‌گمش<sup>۳۳</sup> نیز چونان ادیب و کالیگولاست.

### فراموشی طرح

تا پیش از دوره مدرن، طرح قدرت برابری با داستان را دارد. طرح، می‌تواند خود را در کالبد داستان لمحهای آشکار کند و داستان، نیز برای تداوم خود به رازگشایی از طرح، چونان حقیقت نیازمند بود و این درست، به تعادل میان حقیقت و جهان می‌ماند.

هرچند جهان حقیقت را نمی‌تواند در ذات خود یک‌سر تاب آورد، اما بی‌حقیقت نیز نمی‌تواند سر کند. جهان برای آنکه بماند، باید حقیقت را از آن خود کند، پس نخست حقیقت باید وجود داشته باشد. با دکارت و دوره مدرن، این تعامل در هم می‌شکند و داستان بر اساس سوژه دانا، برتری می‌یابد تا روایتی ذهنی بی‌نیاز از طرحی معناگون را به آزمون بگذارد؛ روایتی بی‌نیاز از حقیقت پنهان در جهان. از این رو است که درام مدرن، سوژه داستان‌گویی می‌یابد و فقط به سیر

### دکارت



توالی رویدادها، بسنده می‌کند و با راندن طرح، جهانی بی‌روشنایی و معنا می‌سازد.

وقتی در عصر مدرن، جهان خود را بی‌نیاز از حقیقت می‌بیند، داستان نیز، ضرورتی برای کنش‌گری احساس نمی‌کند. وقتی حقیقتی برای روایت وجود ندارد نیازی به وجود یا به پنهان ساختن طرح نیز احساس نمی‌شود. وقتی رازی در میان نیست، دیگر توالی روایت گشودن راز نیز در میان نخواهد بود پس آنچه می‌ماند رویدادی است صرف، بی‌آغاز، بی‌انجام، فرورفته در گنگی روایت یک سوژه‌ای که خود در جای جهان و



۱۸. بابک احمدی، ساختار و تأویل متن، چاپ سوم، مرکز، ۷۵، ج اول، ص ۱۶۷.  
۱۹. کتاب مقدس، چاپ انجمن کتاب مقدس، چاپ دوم، ۱۹۸۷.

- 20. St.Paul
- 21. Dionysus
- 22. Apolon
- 23. Barthes

۲۴. بابک احمدی، ساختار و تأویل متن، چاپ سوم، مرکز، ۱۳۷۵، جلد دوم، ص ۶۳۱.

- 25. Oedipus
- 26. Jocasta
- 27. Caligula
- 28. Cherea
- 29. Antigone
- 30. Anouith
- 31. Hamlet
- 32. Syavush
- 33. Gilgamesh
- 34. Grotches
- 35. Durrenmatt
- 36. Ionosco
- 37. Kafka
- 38. F.Dostoevsky
- 39. A.Camus
- 40. J.Genet
- 41. Eckett
- 42. Sirens
- 43. Odysseus

۴۴. آدورنو تئودورو و ماکس هورکهایمر، دیالکتیک روشنگری، چاپ اول، گام نو، ۸۴.

مدرن، هر چند به وسیله داستان و سوژه دانا، انکار می‌شود، اما چون معرفت و بینشی عمیق از وضع انسان در جهان نمودار می‌گردد.

بر این اساس «طرح به روایت مسیح» گواه وضعیت بشری در جهان داستان‌گویی معاصر می‌شود و استوار چون لحظه آگاهی در دل داستان نهفته، باقی می‌ماند. پس دیگر نمی‌توان از فقدان طرح سخن گفت، اما شاید بتوان از یک «فراموشی طرح» سخن به میان آورد؛ آن گونه که هایدگر با ما از فراموشی هستی می‌گوید. در این معنا این فراموشی خود یک یادآوری و دعوت به دیدن است و کنش بازخوانی دوباره معنا و حقیقت و بازگویی این حقیقت است که چنانچه معنا از جهان رخت برینند و طرح یک‌سر، نابود شود، سوپه داستان‌گویی ما و جهان نیز، حقیقت وجودی خود را از کف می‌دهد و آنچه باقی می‌ماند روایتی سرد و خشک و منجمد و بی‌رمق است که نه انتظاری در پی دارد و نه ژرفای تیره، هراس آور و زیبایی که، ما را به سوی خود بخواند، آن گونه که سیرنهای<sup>۲۲</sup> زیبا و هراس آور اودیسیوس<sup>۲۳</sup> جست‌وجوگر حقیقت را به خود می‌خواندند.<sup>۲۴</sup>

وقتی سیرن بمیرد، زیبایی، عشق و هراس نیز خواهد مُرد و جهان بدون زیبایی، عشق و هراس، دیگر جهان نیست، فقدان جهان است.

#### نتیجه

طرح در مفهوم هستی‌شناختی، راز و حقیقت سوپه جدایی‌ناپذیر از جهان است و به‌رغم همه تلاش جهان، بر داستان گو شدن و دگرگونی طرح همچنان در ژرفای جهان و داستان به حیات خود ادامه می‌دهد و در مدرن‌ترین آثار امروز نیز حضور دارد. داستان و طرح، جهان و معنا به یکدیگر وابسته‌اند. اگر معنا نباشد، جهان نیز نخواهد بود.

پی‌نوشت:

1. Myster
2. Truth
3. Plot
4. M. Heidegger
5. Aristotle
6. F.Nietzsche
7. Descartes
8. Story
9. Descartes subjectivite
10. Modernism
11. Postmodernism
12. Subject
13. Ibsen
14. Absurd
15. Pilate
16. Barabas
17. C.Bremond

حقیقت نشسته است و با محو حقیقت و جهان، چهره می‌بازد و محو می‌شود.

روشن‌تر آنکه، وقتی حقیقت از جهان رخت برمی‌بندد، طرح، نیز از داستان ناپدید می‌گردد. یا بار دیگر و این بار در اراده امری به نام «سوژه دانا» صورت‌بندی می‌شود. در واقع اگر در گذشته جهان روایتگر حقیقت به خواست خود بود اینک سوژه دانا است که می‌خواهد روایتگر باشد و اگر تا پیش از این حقیقت در جهان وجود داشت، حال این حقیقت دیگر در جهان وجود ندارد بلکه فقط در ذهن سوژه دانا است. پس حقیقت یک‌سر رخت برمی‌بندد تا جهان نیز سوپه داستان‌گویی خود را به سوژه دانا واگذارد.

سوژه‌های که اینک با انکار او، جهان، حقیقت و روایت حقیقت در جهان یک‌سر انکار می‌شود. تا چیزی جز جهانی بی‌طرح، گنگ و فاقد راز باقی نماند. اما این همه معنا نیست. اگر حقیقت در بطن جهان است، آن گونه که هایدگر می‌اندیشد و این حقیقت می‌تواند آشکار و پنهان شود، پس طرح، در ساحت حقیقت و راز نیز حتی در گنگی داستان و بی‌نیازی و بی‌اعتنایی آن به طرح و یا با تلاش محو طرح در روایت سوژه دانا، همچنان باید چون نقطه‌ای روشن در اندرون داستان، جای داشته باشد. چراکه طرح، روشنگر ادراک ما از جهان هستی است و می‌توان آن را در نگاه گروتسک<sup>۲۵</sup> وار دورنمات<sup>۲۶</sup> و یونسکو<sup>۲۷</sup> به جهان لمس کرد. و یا در زیبایی و هراس‌آوری نگاه کافکا<sup>۲۸</sup>، داستایوسکی<sup>۲۹</sup>، کامو<sup>۳۰</sup>، ژنه<sup>۳۱</sup> و بکت<sup>۳۲</sup> به زندگی، این ادراک روشن را دید.

جهان تیره و عبوس بکت، روایتگر خاموش حقیقت فروخته در بطن جهان است. حقیقت و جهانی که از سوی سوژه دانا انکار می‌شود. اما روایت بکت شکلی است از یک هشدار، تا نگاه ما را متوجه سوپه معنا کند؛ در آنچه بی‌معنا جلوه می‌کند. معنایی که روشن نیست، انسانهایی که در انتظار بیهوده خود، فلج شده‌اند. طرحی که محو، گنگ و بی‌مرز، جلوه می‌کند، خود به هشدار روشن برای بازآفرینی معنا و حقیقت بدل می‌گردد. تلاش برای برگزشتن از طرح، معنا، خود به روشنی گواه حضور طرح می‌شود. تلخی و تیرگی نگاه بکت نه گناه حقیقت است و نه جهانی که این بار یک‌سر به همراه حقیقت انکار شده است. بلکه در عصر مدرن، بیشتر نشانگر تلاش غم‌انگیزی است که می‌خواهد خود بدل به حقیقت شود.

هشدار بکت بیشتر به سلطه‌ای است که سعی دارد جهان بدون حقیقت را جایگزین انسان، جهان و دیالوگ میان این دو کند. دیالوگی که معناگر حضور و آشکاری حقیقت پنهان است. اما اگر حقیقت پیش از این حضور جسمانی خود را رها می‌کند تا بار دیگر در ساحت معنا و اندیشه در بطن تیره جهان زندگی کند، طرح نیز در آثار